



رویش انقلاب

حبيب اله زارع

چون بهاران رسید فروردین
گل ییاراست نقش فرش زمین
فصل اردیبهشت زود آمد
با دو صد رحمت و درود آمد
ماه خرداد چون عیان آمد
سخن از ظلم شاکیان آمد
نیر و مرداد پشت یکدیگر
پس از آن گشت ماه شهریور
مهر آغاز کرد فصل قیام
در و دیوار شد به زیر پیام
در آبان شد تظاهرات به پا
صف به صف کوچ و خیابان‌ها
ماه آذر شد نمود خروش
گشت ایران محل بانک سرش
دی چو آمد سپیده دم بدمید
دیو طاغوت ز بام شهر رمید
چون بیامد نوید بهمن ماه
عکس رهبر برفت بر دل ماه
سرخ خون وجد و مجد شهید
لاله روید و انقلاب رسید
بیست و دوم به نام بهمن ماه
شد قیام از برای حزب الله
گل خورشید حق به روز نوید
باعث سبزه گشت خون شهید
نغمه روید از دیار اذان
گشت آزاد امت و قرآن
گشت ظاهر فروزش ایمان
سبزه روید در همه ایران



به کدامین جرم

ساره غلامان

عقربه‌ها
لحظه‌ی موعود را
نشانه گرفته‌اند
پارک
کلافه از
قارقار کلاغهایی
که فریاد می‌کنند
شومی ثانیه‌ها را
و شوربختی مرا

مرد قدم می‌زند

بر سنگفرش‌ها

و بر ذهن سیاهش

و

زن

سوار بر

افکار شومش

آماده تاختن

بر آبروی من

سلام نگفته

می‌تازد

می‌تازد

می‌تازد تا له شدن آبرویم

و ویرانی کاخ آرزوهایم

به کدامین جرم

جز دوست داشتن

نمی‌دانم

برگ برگ

اشک می‌ریزند

درختان

تا تنها نماند

چشم‌هایم

و زوزه می‌کشد باد

تا گم شود

صدای شکستن غرورم

در میان

هممهمه‌ی عابرائی

که دفن می‌کنند آبروی رفته‌ام را

گیرم که

یک روز

آب رفته را به جوی وجودم

بازگردانی

با آبروی رفته‌ام چه خواهی کرد بانو!

راهی نیست

تا بگریزی از نفرینم

دستانم

و قلب شکسته‌ام

آسمان را نشانه گرفته‌اند

آهم

به عرش رسیده

دامنت را خواهد گرفت

و خواهی سوخت

در میان شعله‌های عصیان

گوش کن بانو

کر می‌شوی

از زوزه‌های باد

که هنوز

همصدایی می‌کند

با قلب شکسته‌ام



پدر

طیبه خسروی

تو پدر آن طرف مرز غزل‌های منی
باعث شوق شکوفیدن رؤیای منی
این طرف هست قلم با من و یک عالمه شعر
تو پدر، همنفس این دل شیدای منی



روز تولد

سعید پورزال

درست روز تولد در اولین دیدار
نشست کنج دلم تکیه زد به یک دیوار
غروب، حال عجیبی که هر دو ما داریم
مرا به حال خودم در همین قفس بگذار
و عشق، شوق کلاغی به دور مزرعه‌ها
و من مترسک جا مانده پشت چوبه‌ی دار
غروب حال عجیب تولدی دیگر
تو باز کیک تولد و باز، من بیدار
به روزهای تکیده قسم به لحظه‌ی مرگ
و سیب قصه‌ی مردیست بی‌صدا، بر دار!
که بیست سال و سه آتش به دست من دادی
که بیست سال... و من خسته‌ام از این تکرار
رسید سیب تو اما چگونه بردارم؟
یواش تکیه زدم گوشه‌ای به این دیوار...

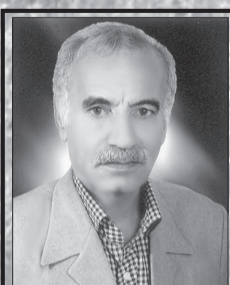
افشین رسولی

بابا و موج خون فضا پر ز بوی خاک
مایل شده‌ست قامت دختر به سوی خاک
بابا دو بخش دارد این را رقیه دید
بخشی به روی نیزه و بخشی به روی خاک

منتظر آثار و مطالب شما هستیم

لطفاً جهت چاپ آثار در این صفحه، مطالب خود را با خط خوانا (ترجیحاً تایپ شده)، با ذکر نام و نام خانوادگی، سن و تلفن تماس در یک روی کاغذ نوشته و به دفتر روزنامه ارسال نمایید. ضمناً مطالب ارسالی، برگشت داده نمی‌شوند.

کارشناس سرویس ادبی - هنری: محمدعلی اصلاح‌پذیر



درد تنهایی

سکروح

صدای پایش را از کوبه‌های تنهایی‌ام می‌شنوم
کاش می‌آمد، کاش صدایم کند و دستانم را بگیرد.

نمی‌دانم چه بگویم، از کجا شروع کنم
درد تنهایی نافرمان را چگونه بیان کنم
چگونه بگویم که چه بی‌رمانه امساستم را نادیده می‌گیرد
و بی‌رمانه دستان ممتکم را رد می‌کند
از کجا شروع کنم و از کجا بگویم
از بی‌تفاوتی‌هایش یا...

شاید از اول دل به او دادن اشتباه بود
ولی این اشتباه را با تمام وجود می‌پذیرم
چون دوستش دارم
کاش او نیز ذره‌ای از امساست مرا درک می‌کرد.
ولی... افسوس...